

سرکار خاصه و کتابت (۱) اشتغال دارد - و در این هردو فن از بی مثلان
زمان خود ست - و راقم تصویر و خط ایشان را بنظر در آورده - الحق نادراً
زمان خود ست *

مولانا مشفق

مولانا مشفق نیز از خاصه خیلان ایشان است - و از نقاشان بی بدل
روزگار ست - و از اول عمر تا آخر درین کتابخانه بسر برده - و کسب حیثیات
نموده - و بتوجه و تربیت ایشان این سعادت در یافته است - و ثانی
و نظیر خود ندارد - و اوقات و روزگار بفرغ از دولت ایشان میگذراند -
و بخدمات کتابخانه قیام مینماید *

مادهو (۲)

مادهو نقاش از هندو ست - فاما در شبیه سازی و تصویر و نقاشی
و طراحی ماننی (۳) و بهزاد زمان خود ست - و اکثر کتب این سرکار
را مجالس عالی ساخته و تصاویر بی نظیر پرداخته - و در سلک خدمتگاران
این کتابخانه منسلک است - و بعلوفه و جاگیر سرافراز ست - و خدمات
بتقدیم می رساند - و راقم (۴) او را در یافته - و تصاویر او را در ملازمت این
سپه سالار ملاحظه نموده است - الحق از بی بدلان است *

(۱) در نسخه ب « کتابت و طلا دوزی اشتغال » ثبت است ۱۴ *

(۲) در نسخه ب « مادهو هندو از نقاشان بی بدل » مرقوم است ۱۴ *

(۳) در نسخه ب « طراحی ثانی بهزاد ست » ثبت گشته ۱۴ *

(۴) در نسخه ب « و راقم تصاویر و شبیه سازیهای او را در ملازمت » مرقوم
است ۱۴ *

مولانا درویش تربتی

مولانا درویش فرزند رشید ملا عبد الصمد تربتی بود و بدرویش عبد الصمد اشتهار دارد - و تعلیق را بغایت نیکو می نوشت - و الحق آن فن را بدستوری ورزیده بود که بعضی خطوط او را مستعدان بتصور آنکه از ملا درویش مشهورست برداشته در جزو دانهایی مقطعات^(۱) خود نگاه میداشتند - و مولانا^(۲) مدتی در مشهد مقدسه در دار الانشاهی امام ثامن ضامن محرر بود - و از آنجا بشوق آستان بوسی این سپه سالار بهندستان آمده سالها منشی این سرکار بود - و حسن خط را با رسائی طبیعت در آن جمع نموده بود - و اکثر اوقات ازین سپه سالار بانعامات سرافراز میشد - تا آنکه کبر سن و کهنلت او را دریافت - و ازین سپه سالار مرخص شده بدار المومنین کاشان آمد - و فرزند رشید خود خواجه محمد قاسم را در دربار ایشان بهمان امر گذاشت - و راقم مولانا را در کاشان دریافت که از بقیه احسان عام ایشان بفراغ بال اوقات میگذرانید - و بدعاگوئی ایشان قیام و اقدام می نمود - تا در کاشان باجل موعود رسید - و تا جان در بدن داشت دعاگوئی ایشان بود *

محمد صالح بیگ

محمد صالح بیگ فرزند خلف نامدار نادره دوران و خلاصه هنرمندان استاد غضنفر علی تبریزی ست که در فن تفنگ سازی از مشاهیر عصر و زمان خود بود - چنانکه تفنگ جوهردار که بغیر از اهل فرنگ که در این

(۱) در نسخه ب "جزو دانهایی قطعه خود" مرقوم است ۱۲ *

(۲) در نسخه الف "و ملا مدتی" ثبت است ۱۲ *

(۱۶۸۴)

قسم هنرها از جمیع مردم عالم در پیش اند میسازند در ایران تتبع نمود -
و بغایت بهتر از فرنگیان تمام کرد - و در خدمت سلاطین ذی شان
صفویه معزز و مکرم بود - و اکثر اوقات ملازم ایشان می بود - تا آنکه
در ایام استیلای رومی بر آذربایجان و تسخیر نمودن تبریز فتنه خیز بگیلان
نزد خان احمد والی آنجا که قدر دان هنرمندان و مستعدان بود رفت -
و دربار او را بجهت تربیت و رعایت مردم اهل در ایران هندستان سفید
میگفتند - مقدم او را گرامی داشته - در سلک تربیت یافتگان آن عالیجاه
در آمد و رعایت تمام یافت - و فرزند او اعنی جناب محمد صالح بیگ
که این مقدمات بجهت تدبیر احوال خیر مآل او ثبت میشود در زمان
صبی و عهد شباب با پدر در خدمت آن دانای هشیار می بود - و در
کسب دیگر حیثیات میکوشید - تا آنکه ولایت گیلان بتصرف شاه عباس
صفوی در آمد - و خان احمد بولایت روم افتاد - استاد مومنی الیه
و فرزندش منظور نظر تربیت شاه عباس صفوی حسنی شدند - و چون
مدتی در سرکار آن بادشاه بسر بردند و خدمات پسندیده بتقدیم رسانیدند
متقاضی اجل بساط عمر او را در نوشت - و محمد صالح بیگ بلوازم
خدمات پدر مشغول شد - آخر الامر هوای سیر هندستان و دریافت
صحبت این قدر دان هنرمندان بهندستانش کشید - و بملازمت این
سپه سالار رسید - و الحق در فن تفنگ سازی بی بدل زمان خود ست -
و کوس یکتائی درین فن میزد - و اکثری از اکابر هند را توجه تمام بحال
او هست - و در مجلس ایشان راه مصاحبت دارد - و تفنگ کار او
درمیانه اهل روزگار اعتبار زیاده از حد دارد - و بهتر از کار روم و ایران اعتبار
میذمایند - و بوسیله این سپه سالار در سلک ملازمان شاهزاده پرویز در آمده
معزز و مکرم ست - و هر تفنگ که میسازد داخل فور خانه ایشان

میشود - و در غایت اهلیت و ادمیت است - و در روش منظومات نیز
فهم درست و سلیقه عالی دارد - و همیشه در صحبت مستعدان بسر
می برد - و غزلی که طرح میشود بقدر امکان میکوشد - و این ابیات از
نتایج طبع ایشان ثبت رفت که بیّنۀ این مقال باشد - * بیت *

گر دردِ دل بغامه نگذجد عجب مدان
بر لوح سینه آنچه بود در کتاب نیست

[وله]

سینه تالِب لبالبِ جگر ست
فاله را در گلوی ما ره نیست

[وله]

می بیدارِ لعل آن خورشیدِ سیما می کشم
بلبلم از شبانم گل جام صهبا میکشم
میکدم گلگون ز اشک و میزنم چون گل بسر
در ره عشق توهر خاری که از پا میکشم

[وله]

در شامِ هجر دور ز دیدارِ مازده ام
مانند سایه در پس دیوارِ مازده ام

[وله]

از بس که گریه در سروکارِ تو کرده ام
بی کار همچو سوزنِ بی تارِ مازده ام

(۱۹۸۶)

[وله]

بر خونی که کسرتۀ سیه چشم
کت باز در دیده سرمه سالی ست

[وله]

مست می تو طعنه بجهشید میزند
دیوانه تو خنده بخورشید میزند

[وله]

بدوز ما نبساشد رسم آسایش درین عالم
زمین از کینه ما گر نشیند آسمان خیزد
مکرم راز دل ما نبود هر گوشه
بال پروانه بود نامه سر بسته ما

[وله]

بی شمع رخس ز دیده ام نور رود
صبر از دل و جان از تن رنجه رود
وصل من و او چو وصل تیرست و کمان
چندانکه در آغوش کشم دور رود

[وله]

کی در هذرست غیر با من هم سنگ
در پناه سنگ من نکردد پاسنگ
با بد گهروی اگر بسنجند مرا
زر را چه کمی ز هم ترازوی سنگ

[وله]

بر بستر هرکه عشق خار اندازد

بیطاقت و صبر و بیقرار اندازد

افکند دلم ز تن برون درک مرا

چون بصر که موجه بر کنار اندازد

و الحال در بهرانپور خاندیس بسر می برد - و منصب دار شاهزاده (۱) است - و بتقرب این سپه سالار سرافراز ست - و هنگامی که نواب مستطاب - عالمیان مآب - شاهنواز خان خلف صدق این سپه سالار متوجه فتح دکن بود و با ملک عذبر حبشی که سپه سالار دکن بود مصاف داده مظفر و منصور شده بود این رباعی و تاریخچه که ثبت میشود بنظم آورد - و بشرف اصلاح این سخن سنج رسانید - و هنگام گذراندن راقم حاضر بود بتحصین بیش از وصف سرافراز گردید - و با آنکه نظر توقع از اکبر و اعیان روزگار دوخته از خان احسان این سپه سالار بهره مند ست - و در هر کار و هر فن سرآمد زمان است - و شیوه اهل بیت و آدمیت که بهترین خصایل انسان ست خوب میداند - امید که موفق بوده باشد و از شاهزاده خان این سپه سالار باشد - * رباعی *

ای قدامت ارباب هنر بارگهت

ای فتح و ظفر دلیل و هالیمی رخت

بر دیده حور سمره سازد گردون

هر جا که گذر کنی ز گرد سپهت

(۱) در نسخه ب «شاهزاده پرویز» مرقوم است ۱۲ *

(۱۹۸۸)

[له]

چون ملک دکن کرد مسخر ابرج

بر خیل عدو گشت مظفر ابرج

جستم تاریخ فتحِ عنبر ز خرد

گفتا که بود فاتحِ عنبر ابرج

مولانا ابراهیم نقاش

مولانا ابراهیم نقاش و خوشنویس و مذهب و صحاف و حکاک
بی نظیر و همال بود - و اکثری از صنایع را خوب میدانست - و بکمال
حیثیات و استعداد آراسته بود - و در احمد نگر دکن بشرف ملازمت
و بندگی ایشان رسید - و مدتی در کتابخانه عالی بامر کتابداری ممتاز
بود - و تصویر و تذهیب و خط او در این مکتب خانه دانشمندان
بسیار ست - بی شایده تکلف هر یک ازین حیثیات او زیب و زیذت
کتابخانه اهل روزگار می تواند شد - و گاهی متوجه شعر گفتن نیز میشده
است - و درین فن نیز طبع عالی داشته - و در میانه مستعدان هندستان
بی مثل و مانند بوده - و بوسیله که بر راقم ظاهر نیست از سعادت بندگی
ایشان محروم مانده بقیه عمر در هندستان بسر برد - و بتگاپوی هرچه
تمام تر اینچنین صاحب و مخدومی می جست نمی یافت - و همیشه
نادم و پشیمان بود - تا متقاضی اجل بساط عمرش در نوشت - و اشعار
او در سفاین اهل دکن خصوصاً مردم احمد نگر بسیار ست - و با استعداد
وی درین جزو زمان کم بهم می رسد بلکه نایابست - و حالت و تحریر
مسوده اشعار ایشان در نظر نبود که ثبت شود *

آقا محمد نامی

آقا محمد نامی پسر حاجی اسمعیل تبریزی ست من اعمال
شبانکره فارس - و حاجی مومنی الیه در زمان شاه اسمعیل ثانی صفوی
بمنصب حاجی باشی گری آن بادشاه رسید - و بعد از وفات آن بادشاه
در شیراز همیشه معزز و مکرم بود - آقا محمد اگرچه منصب پدر نیافت
اما در زمان عاقبت اقتران شاه عباس فرمان فرمای ایران که از علم ادوار
و موسیقی بغایت صاحب وقوفست و تصانیف مشکله درین علم دارد
راه مجالست یافت - و بغایت خیره و رشید و مستعد برآمد - چنانکه
بعضی اوقات بگفتن شعر قیام می نماید - و رباعی چند بنام خود
میخواند - و بخود نسبت میدهد - القصه مدتی در شیراز و عراق گاه در
خدمت و بندگی بادشاه و گاه در صحبت امرا و سلاطین خصوصاً یعقوب
خان ذوالقدر حاکم فارس می بود - و از غایت بی باکی و بی ملاحظگی
حرفهای زیاده از قدرت و حالت خود میگفت - و پا از دوش و زیست
خود بیرون می نهاد - شاه عباس باخراج او از ممالک محروسه خود
فرمان داد - بغیر از دربار این ملاذ و ملجای مستعدان و درمازدگان جائی
دیگر که شناسائی و قدردانی درکار بوده باشد نیافت - بآنجا شنافت و درین
اثنای راه که از بندر هرمز متوجه بود در اهنگ عراق و اصول ترکی ضرب
صوتی بنام نامی ایشان بست - و این رباعی را خود گفته داخل آن (۱)
کرد و آن تصنیف الحال در هندستان و ایران مشهور ست -

(۱) در نسخه الف " خود گفته داخل آن نصف عالی که در ایران و هندوستان

مشهور است " مرقوم است ۱۲ *

* رباعی *

• نامی چل سال در جهان گردیدم

بسیار ز شاه و شهر یاران دیدم

در همت و در شجاعت و در مردی

نا مردم اگر جز خان خانان دیدم

و بصله این صوت رعایت کلی یافت - چنانکه در هندستان ممتاز گردید -
و آوازه این رعایت بسیاری را از ایران به هندستان کشانید - و مدتها در
سلک ملازمان ایشان بود - و سر مباحثات و افتخار بر آسمان سود - آخر الامر
از کعبه دل محمل بصوب خانه گل بست - و چند وقت در بیجاپور رحل
اقامت انداخت - و اکابر آن دیار بصحبت او میل پیدا کردند - و الحق
در فن خود نادره زمان ست - و دم عیسوی دارد - و ملازمت بادشاه آن
جا اختیار نمود - ظاهرا که بدستور عراق از آنجا نیز اخراج شده - در رجب
هزار و بیست و سه هجری در بندر معالی یمن راقم در هنگام توجه
هندستان و رفتن ایشان بمکه معظمه بصحبت ایشان رسید - و چند روز که
دران بندر بود از نغمه نای دل افزای ایشان معظوظ بود - و دیگر احسان
و انعامی که این سپه سالار صاحب احسان باو نموده بودند از شفیقه میشد
تا آنکه ایشان توفیق یافته متوجه بیت الله الحرام شدند - و راقم بدرگاه این
سپه سالار که کعبه معنوی ست آمد - امید که بشرف زیارت مشرف شده
تایب گردن و توفیق یابد - و بعد از معارفت مکه در برهانپور شرف بخدمتی
شاهزاده عالمیان شاهزاده خرم دریافت - و رعایت کلی یافت - و بزمین
بوسی بادشاه ذی شان نور الدین محمد جهانگیر نیز رسیده او را برز برابر
کشیدند - و خطاب عشرت انی یافت *

مولانا اصولی

مولانا اصولی از دار السلطنه تبریز است - و در علم ادوار و موسیقی مهارت تمام داشته - و دران دار السلطنه بآن امر اشتغال نمود - و از آنجا بدار الموحدین قزوین آمد - و تصانیف مشهوره بست - و قدرت خود را بر موسیقی دافان آن شهر که در ایران بدانستن موسیقی مشهورند ظاهر ساخت - و مصنفات او درمیانه مستعدان ایران بسیار است - و از قزوین بهندستان خرامید - و در ایامی که این مظفر و منصور ولایت گجرات را بتازگی فتح نموده بود بشرف بزدگی ایشان رسید - و در سلک فدما و اهل طرب سرکار ایشان در آمد - و بعلوفه و جاگیر گران مزد امتیاز یافت - و به جاگیرات و انعامات لایقه سرافراز شد - نقش در سرکاه (۱) بنام نامی ایشان بست - و این بیت که زاده (۲) طبیعت او بود شعر آن نقش بود -

* شعر *

تا دعای دولتت از پیدر شد

فتح گجرات تو عالم گیر شد

و صله و جایزه کلی یافت - و مدت پنج سال بنغمات گوناگون و بترنمات روح افزای - سامعه افروز مجلسیان ایشان بود - و هر دور نقش تازه و سرآوازه عالم گیر میساخت - تا آنکه چون بمطلب و مدعای خود رسیده بود فدای الرحیل در داد - و مابقی احوالش بر راقم ظاهر نشد که بتعرییر در آورد و الله اعلم *

(۱) در نسخه ب «نقشی از سه گاه بنام نامی» مرقوم است ۱۲ *

(۲) در نسخه الف «بیت که از راه طبیعت او بود» ثبت است ۱۲ *

استاد میرزا علی قبیچکی

استاد میرزا علی از بی مثلان روزگار ست - و جمعی که از علم موسیقی و ادوار و نغمه سنجی وقوفی دارند بوعلی فن در زمان خودش میداندند - و فارابی آن علمش می نامند - و ساز کمانچه او را بسیار مؤثر و ناخن بر دل زن و سینه خراش میداندند - در وقتیکه این سپه سالار متوجه فتح دکن بوده و موسی الیه بتازگی از ولایت آمده بود بشرف بندگی ایشان بوسیله حسن الزمانی ملا شکیبی اصفهانی رسید - و خدام آقای آقا محمد شیرازی میر بخششی این سپه سالار ست نقل می نماید که در وقتیکه موسی الیه را بملازمت سپه سالار آوردند - اردوی ایشان کوچ داده بود و خود (با چند) سپاهی توقف نموده بودند - و استاد مشار الیه در کمال بی سامانی بود - چنانچه قدرت آمدن یک منزل نداشت - خدام مولانا شکیبی در بردن سامان و سرانجام نمودن ضروریات سفر او سعی شده فی الجمله گوش زد ایشان نمود - و در همان لحظه دران قسم صحرا می مجموع ما یحتاج او را از اسپ و شتر و خیمه و چاکر و جزوی و کلی آنچه در کار بود سامان داده او را همراه سوار نمودند - و توجه این سپه سالار باهل استعداد تا باین حد بوده و هست که مولانا شکیبی بی آنکه بایشان عرض نماید - خدمتگاران ایشان بسخن مولانا شکیبی در یک لحظه سامان و سرانجام آن شخص را که اگر در شهر می بود پر عرض ده روز ممکن نبود که سامان یابد سامان دادند - و دران سفر ملازم رکاب سعادت انتساب ایشان بود - و سالها از ندما و اهل طرب این سرکار فیض آثار بود - و از دیگران امتیاز داشت - و الحال که از خدمت ایشان بقصد توطن وطن اصلی خود مرخص شده بجانب ایران شتافته - میگویند که از رهگذر

تقرب و ملازمت این سپه سالار (نزد) فرمان فرمای ایران شاه عباس کمال
 اعزاز دارد - و از ندیمان و سازندگان خود ساخته او را بزر برابر کشیده -
 و قیچک او را مرصع نموده - و الحق لایق و شایسته آن هست - اگرچه
 آن مایه سامان و سرانجام ازین سرکار همراه برده بوده که از مال عالم
 بی نیاز ست و معامله زر کشیدن او را شنیده شده - **اللَّهُ أَعْلَمُ ***

مولانا شرف

برادر حقیقی حسان الزمان مولانا نظیری نیشاپوری ست - و در
 اهلیت و آدمیت و خوش صحبتی او را نسبتی بمولانا نظیری نبوده -
 و چندان اهلیت و صاحب مشرب و لوند پیشه و صاحب حرف بوده
 که اکثر مستعدان بصحبت او بیشتر از صحبت مولانا نظیری میل داشته
 اند - و همیشه از صحبت فیض بخشش او معظوظ میشده اند - در ایامی
 که مولانا نظیری بتقرب و نزدیکی این سپه سالار از رهگذر مداحی و سخن
 سنجی امتیاز یافت - و صاحب جمعیت و مکنت و ثروت گشت و آوازه
 تربیت او در کتابخانه این سپه سالار به نیشاپور رسید - مولانا شرف نیز
 خود را بدربار فیض آثارش رسانید - و راه مجالست یافت - و منظور نظر
 تربیت و رعایت ایشان گردید - و در سلک مستعدان و هفر پیشگان منتظم
 گردید - و او نیز بدستور نوادر نامی علم مفاخرت بدولت خدمت این
 سپه سالار برافراخت - **القصة** این دو برادر از خوان احسان این سخاوت
 پیشه کامیاب صورت و معنی گردیدند - و ایشان نیز در عوض این تربیت
 نقد حیات مستعار را نثار خاک راه این سپه سالار ساختند - و در ایام توقف
 هندستان بدربار دیگری نرفتند - و باین توفیق سرفراز شدند *

محمد مومن طنبور

محمد مومن طنبور مشهور بحافظک در فن طنبور بی نظیر و همال روزگار بود - چنانچه در ایران او را با آقا رضای طنبور کاشی که از استادان روزگار است و در ملازمت شاه عباس صفوی که نغمه سنج و ساز شناس بود کمال تقرب داشت می سنجدند - بلکه ترجیح می دادند - و الحق رتبه و حالت در طنبور نواختن ازین بهتر و زیاده نمی باشد که کسی را با آقا رضا طنبور که متقدمین و متاخرین را استادان با او نسفجیده اند بسنجدند - و حافظک در اوایل حال بخوانندگی مشغول بود - و حسن قیافه نیز داشت - و در خوانندگی نیز و دران فن بی مثل بود - چنانچه ایالت پناه محمد قلی آقایی میر آخور بادشاه جهان شاه عباس شیفته آواز و دلدادۀ ساز و سوخته جمال او شده او را بفرزندی خود برداشت - و تربیت تمام نمود و باین وسیله در مجلس شاه عباس نیز راه یافت - بادشاه نیز چون جوهر او را دید در تربیب او کوشید - و در فن طنبور شاگرد آقا رضا شد - و در مجلس آن بادشاه و فرزندش محمد قلی آقا کسب آن کار نمود - و محمد قلی در استراباد بدست قاری خان بغه ترکمان در وقتیکه بایلیگیری رفته بود در گنبد قابوس^(۱) بن و سمر در کنار آب جرجان بقتل رسید - و دران وقت حافظک با او همراه بود - و در هنگام قتل اموال و اسباب خود را در حق او اعتراف^(۲) نمود و تملیک او کرد - و باین مهربانی تسلی شده جان بجان آفرین بفرمان قاری خان ترکمان سپرد - حافظک چون یکچندی بعد از فوت او در ملازمت شاه عباس بسر برد

(۱) در نسخه الف «در گنبد فایوس و شمه گیر در کنار آب» مرقوم است ۱۲ *

(۲) در نسخه الف «اعتراف نمود» ثبت است ۱۲ *

بعضی ازان اسباب را بموجب وصیت متصرف شد - و برخی را ورثه شرعی او تصرف نمودند - بمکه شتافت و حج واجب گذارده حجه نیز جهت محمد قلی آقا خریداری نمود - و بعد از احراز این سعادت (۱) بهندستان آمده بخدمت این سپه سالار رسید - و ملازم ایشان شد و صبح و شام بنغمهای گوناگون سامعه افروز مجلس عالی میشد - و منصب (۲) دار و صاحب جاگیر شد - و رعایت کلی یافت - و بعد از یافتن رعایت و انعام و خدمت چند ساله از ایشان بقصد وطن اصلی و دریافتن اقربا مرخص گشت و بایران آمد - و راقم در اصفهان بخدمت ایشان رسید - و چندان شکر احسان این سپه سالار از ایشان شنید که بتقریر و تحریر در نمی آید - و بدوالت ایشان در اصفهان اوقات بفرغت میگذراند - و دعای دولت ایشان می نماید *

حافظ نذر

حافظ نذر از ولایت ماوراء النهر ست - از خوش خوانان و صاحب اصولان آن دیار ست - و حافظ کلام ملک علام ست - و بغایت قرآن را درست حفظ نموده - و از ماوراء النهر باوازه احسان این عالیشان بر آمده خود را از ندمای مجلس ایشان ساخت - مدتی در سلک مقربان آن مجلس بهشت آیین منسلک بود - آخر الامر او نیز بتوجه ایشان شرف زیارت مدینه مشرفه و مکه معظمه دریافت - و بعد از معاودت مکه معظمه مدتی در خدمت ایشان می بود - الحال از خدمت ایشان مهجور مانده

(۱) در نسخه الف «سعادت بمکه معظمه شتافت و از آنجا بهندوستان» ثبت

است ۱۲ *

(۲) در نسخه الف «و مناصب دار» مرقوم است ۱۲ *

در هندستان از دولت ایشان اوقات بفرامت میگذراند - و دعای دولت ایشان میکند - و راقم خدمت حافظ مومنی الیه را دریافته - و شکر احسان و انعام این سپه سالار بارها از گوش کرد - امید که موفق بوده باشد *

حافظ شییره

حافظ شییره از دار السلطنه هرات ست - اگرچه ساده خوان بوده فاما در خوانندگان سرآمد نغمه سرایان ولایت خراسان بوده - و نظیر و همال خود نداشته - و باشتیاق ملازمت ایشان به هندستان آمده سالها در سلک ندیمان و مجلسیان ایشان بنغمه پردازي بسر بوده و رعایت کلی کلی یافته *

طهماسب قلی کل

طهماسب قلی کل از طایفه ورساق ری و شهریار بوده - اوایل عمر در قندهار در ملازمت میرزایان قندهار بسر می نمود - بدوق بندگی ایشان به هندستان خوامید - و از اول عمر تا آخر در سلک بندگی ایشان بسر برده - و الحق ورساقی و ترکی را بغایت خوش میخواند - و نغمه سرائی هم چو او در زبان ترکی بوجود نیامده بود - و از مشاهیر آن فن بود - و بتاریخ بیست و چهار و هزار در برهانپور باجل موعود رسید - و شرح انعام و الطافی که یافته بود چون بکیز تحریر و تقریر در نمی آید دست ازان باز داشت *

حافظ تاج شیرازی

حافظ تاج شیرازی بغایت درویش نهاد و صوفی مشرب واقع شده - و حافظ کلام ملک علام نیز هست - و در موسیقی و ادوار نیز موقوفی تمام دارد - و مدت بیست سال است که در سلک بندگان ایشان افتظام دارد -

و رساله نیز در حالات فتوحات این سپه سالار نوشته است - القصه در نیکی و نیک ذاتی و خوش خوانی بی نظیر و بی همال است - و الحال در خدمت ایشان هست و تا هست خواهد بود *

علی بیگ مصنف اصفهانی

علی بیگ از یاران اهل و صاحب طبیعتان اصفهان است - و شعر را نیکو میگوید و در علم موسیقی مهارت تمام دارد - و دران فن تصانیف مشکله دارد - و اکثر آنها در ایران مشهور است - و کمانچه را خوب می نوازد - و کمال درویشی و سنجیدگی با او هست - و درویش مشرب و فانی طبیعت افتاده - بعد از آنکه مدتی در هند و دکن بسر برد بدربار این قدر دان شتافت - و در سلک مجلسیان ایشان در آمده مورد عذایت شد - و تصنیفی دارد و بنام نامی ایشان تصنیف نموده بر قدمای مجلس عالی ایشان گذرانیده بسیار بسیار مستحسن افتاد - و این رباعی که آن نقش را بآن بسته زاده طبع اوست -

ای آنکه سپهر خاک راهت باشد عقل ابجد خوان درسگاهت باشد
مه مشعله گردان سپاهت باشد خورشید گل طرف کلاهت باشد

الحمد لله تعالی که بدستیاری زای رزین و فکر متین زین بیان
بر مسرعه افکار ابکار بستم - و باد پای جواد قلم خوش خرام سوانح
پیما را در میدان سخن سنجی و نکته وزی جلوه گر ساختم - و بقدر وسع
و امکان و فراخور رتبه و حالت خود آثار و اخبار و احسان ذاتی و شجاعت
جبلّی و حسب و نسب این سپه سالار نامدار - و آبابی عظام کرام ایشان
که در ایران فرمان فرما بوده اند - و بندگان و جانسپاران و خدمتگاران
و دوستان ایشان را بقید تحریر در آوردم و پاستانی افسانه‌های سلاطین سابقه

هندستان را نیز با آثار عظمت و شوکت و ملک گیری و جهانبانی و جهان ستانی سلاطین کشور ستان چغتای اعنی بادشاه ظل الله ملایک سپاه خاقان ممالک ستان نور الدین محمد جهانگیر غازی و خلیفه آلهی و سلسله ایشانرا نیز علاوه آن نمودم - و بر آنچه مقدر بود و از دست آمد رقم نمودم - و در مداحی و ثنا گوئی کوشیدم - و بتقصیر از خود راضی نشدم - و اگر تمام عمر صرف این ژرف داستان می شد عشر عشیری بیان نمی توانستم نمود - دست در دامن عجز و انکسار زده لب بستم - و خاموشی پیشه ساختم - و در تقدیم و تاخیر اسامی مستعدان و سخنوران و علما و بزرگان کسی را سخنی بوده باشد این خاکسار بعجز و انکسار قایل است - چه ظاهراً بایست که تقدیم و تاخیر بجهت حالت و استعداد درین نسخه بوده باشد - چون راقم در بعضی محل نزدیک و قرب را منظور داشته و در برخی مقدمات مدار بر حالت و استعداد آن جماعت نهاده و در باب جمعی نیز اصالت را منظور داشته است - اگر در نظرها قسمی دیگر جلوه نماید دور نیست - و کلیه آنست که بی تکلفی را منظور داشته بطریقی که رو داده ثبت شده - و ترتیب را معتقد نشده و مقید نبوده - امیدوار بدرگاه واهب العطايا چنانست که نام نامی و دولت باقی این سپه سالار نامدار و فرزندان کامگار و این گرامی نسخه تاقیام قیامت پاینده و مستدام بماناد بحق الذون و الصاد *



بتاریخ ۱۵ شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۲۶ وقت دو پهر مولف این ژرف نامه عبد الباقی نهاوندی بشرف اتمام مقابله این نسخه که بجهت

یار جانی خواجه سلطان محمد اصفهانی نوشته شده بوده توفیق یافت
و بقدر قدرت و حالت کوشید - اگر سهوی و خطائی درین نسخه بوده باشد
بجهت طرق مقابله خواجه بود - و اکثر حواشی و چند سطر و خاتمه خط
مصنف است امید که هنگام مطالعه یاد آوری را بهانه باشد *

در ثانی الحال بتاریخ ۲۳ شهر رجب سنه ۱۰۳۱ از خواجه سلطان
محمد گرفته برسم کتابخانه ملان و معتمد خود قاضی عبد العزیز بسرکار
ایشان فرستاده شد - اما مقابله نشده و توفیق آن نیافت که این کار بگذرد -
و حالات سلاطین دکن ناقص است که چون توفیق یابد باتمام
رساند *



جلد سویم تمام شد

و به تم الكتاب بعون الله الوهاب



THE

B. I. - 33

MA'ĀŞIR-I-RAĤĪMĪ

(MEMOIRS OF 'ABD UR-RAĤĪM KĤĀN KĤĀNĀN)

BY

MULLĀ 'ABD UL-BĀQĪ NAĤĀVANDĪ

PERSIAN TEXT

EDITED BY

SHAMS-UL-'ULAMĀ' M. HIDAYET HOSAIN, PH.D., F.A.S.B.,
KĤĀN BAHĀDUR,

Principal, Calcutta Madrasah, Calcutta

VOLUME III

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS
PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA

1931



BIBLIOTHECA INDICA

Work No. 181

MA'ASIR-I-RAHĪMI

PERSIAN TEXT